

متن و قدرت

چارچوبی نظری برای تفسیر انتقادی متن

*

مصطفی مهرآئین

دکترای جامعه‌شناسی، مدیر مؤسسه مطالعاتی رخداد تازه

ابوالفضل حاجی‌زاده*

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

چکیده

در این پژوهش نظری می‌کوشیم با توجه به اهمیت متن در پژوهش‌های ادبی و اجتماعی، چارچوبی نظری به‌منظور تفسیر انتقادی متن ارائه کنیم. پرسش اصلی پژوهش عبارت است از: «متن چگونه اعمال قدرت می‌کند؟». برای پاسخ به این سؤال، نظریه‌های قدرت در علوم انسانی و اجتماعی را مرور می‌کنیم. در این حوزه دو دسته نظریه مطرح‌اند: ۱. نظریه‌های حاکمیت‌محور که در آن‌ها به قدرت به‌مثابه زور فیزیکی، دولتی یا طبقاتی تأکید می‌شود؛ ۲. نظریه‌هایی که قدرت را امری گفتمانی و زبانی در نظر می‌گیرند که از طریق فرایندهای سوژه‌سازی و سوژه‌زدایی در متون اعمال می‌شود. برای این منظور، آرای چهار تن از مهم‌ترین نظریه‌پردازان معاصر: ارنستو لاکلاو، شانتال موفه، اسلاوی ژیژک و ژولیا کریستوا را با محوریت مهم‌ترین مفاهیم آن‌ها یعنی مداخله هژمونیک، فانتزی و آلوده‌انگاری، و با توجه به پرسش این پژوهش مطالعه می‌کنیم. در پایان، با بهره‌گیری از این نظریه‌ها به پرسش تحقیق پاسخ می‌دهیم.

واژه‌های کلیدی: متن، قدرت، مداخله هژمونیک، فانتزی، آلوده‌انگاری.

* نویسنده مسئول: a.hajizadeh63@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۲۹

۱. مقدمه

تاکنون در آثار و منابع موجود درباره شیوه‌های اعمال قدرت، دو روی کرد کلان نظری مطرح شده است که می‌توان آن‌ها را ذیل دو عنوان کلی اعمال قدرت به شیوه مکانیکی یا «حاکمیت‌محور» و شیوه اعمال قدرت متنی جای داد. در دیدگاه نخست، نظریه‌پردازانی مانند هابز، ماکیاول، مارکس، وبر، دال و لوکس^۱ وجود دارند. وجه مشترک این دیدگاه‌ها درباب قدرت، صرف‌نظر از اینکه اعمال قدرت را در چه سطحی اعم از حکومت، سازمان‌ها و نهادها یا افراد بررسی می‌کنند، این است که این نظریه‌پردازان «از هابز تا دال سوژه‌های قدرت را به‌مثابه فرد یا افراد [...] یک نوع هسته اولیه، اتمی ابتدایی، ماده‌ای چندلایه و بی‌حرکت که قدرت آن را شکل داده یا دربرابر آن ضربه خود را می‌زند [...] مفهوم‌سازی کرده‌اند» (کگل، ۱۳۷۹: ۲۶۹). از ویژگی‌های این دیدگاه (مکانیکی) آن است که قدرت «از سرمنشأ خود در هابز تا بلوغ در نزد لوکس، امری ردکننده، سرکوبگر، قانع‌ساز و بازدارنده به‌حساب می‌آید» (همان، ۲۷۰-۲۷۱). در دیدگاه دوم که باختین، بارت، فوکو^۲ و... از نظریه‌پردازان برجسته آن به‌شمار می‌آیند، اصولاً قدرت چیزی جدای زبان، متن یا گفتمان نیست. بر مبنای این دیدگاه، قدرت به‌جای سرکوب به تولید می‌پردازد. بنابراین، چنین برداشتی از قدرت قصد دارد «از دیدگاه مکانیکی و حاکمیت‌بنیاد انفصال یابد» (همان‌جا).

در این مقاله، به خوانش نظریه‌هایی می‌پردازیم که در آن‌ها به‌نوعی بر اهمیت امر فرهنگی - زبانی تأکید شده است. ارنستو لاکلاو و شانتال موفه^۳ به‌واسطه نظریه گفتمان خود به بحث‌هایی مهم در فلسفه و علوم اجتماعی معاصر دامن زده‌اند. از دیدگاه آن‌ها، پدیده‌های فیزیکی و اجتماعی وجود دارند؛ اما دسترسی به آن‌ها همواره با وساطت نظام‌های معنایی در قالب گفتمان‌هاست. آن‌ها متأثر از ساختارگرایی، پدیده‌های اجتماعی را تابع اصولی می‌دانند که زبان تابع آن‌هاست. هر گفتمان همواره در کشمکش با گفتمان‌های دیگری است که واقعیت را به‌گونه‌ای دیگر تعریف و دستورالعمل‌هایی متفاوت برای کنش اجتماعی تدوین می‌کنند. با مداخلات هژمونیک، گفتمان از راه مفصل‌بندی مجدد عناصر مورد نزاع، در میدان گفتمانی حاکم می‌شود و گفتمان‌های دیگر را ضعیف یا نابود می‌کند. این مداخلات هژمونیک به‌ویژه در

برساختن سوژه اهمیت دارند؛ زیرا مهم‌ترین هدف گفتمان از مجموعه کنش‌های گفتمانی‌اش، برساختن سوژه است. سوژه مورد خطاب گفتمان‌های گوناگون است. در جایی که ستیز و کشمکش درمی‌گیرد، با مداخلات هژمونیک، سوژه خاصی برساخته می‌شود.

۲. اعمال قدرت متن از راه مداخله هژمونیک

لاکلاو و موفه در کتاب *هژمونی و استراتژی سوسیالیستی* (چاپ اول ۱۹۸۵م) می‌نویسند:

ما مفصل‌بندی^۴ را هر پرکتیسی می‌نامیم که رابطه‌ای را میان عناصر تثبیت می‌کند که هویتشان به واسطه پرکتیس مفصل‌بندی تغییر می‌کند. ما کلیت ساختاریافته‌ای که حاصل پرکتیس مفصل‌بندی است را گفتمان^۵ می‌نامیم. ما موقعیت‌های تفاوتی را تا جایی که در یک گفتمان مفصل‌بندی شده‌اند لحظه^۶ (یا بعد) می‌نامیم. درمقابل، ما عنصر^۷ را هر تفاوتی تعریف می‌کنیم که به شکل گفتمانی مفصل‌بندی نشده باشد (2001: 15).

لاکلاو و موفه در توضیح این تعریف‌ها توجه به سه نکته را مهم می‌دانند: یک پارچگی خاص ساخت گفتمانی، ابعاد و گستردگی ساخت گفتمانی، و بازبودگی یا بسته‌بودگی ساخت گفتمانی (همان، ۱۰۵). نکته اول ما را به رابطه‌ای و تفاوتی بودن ساخت گفتمانی رهنمون می‌شود؛ بنابراین یک پارچگی خاص گفتمان یک پارچگی منطقی نیست. در این مورد، تأثیر سوسور و فوکو مشهود است. نکته دوم به عدم تمایزی که لاکلاو و موفه میان امر گفتمانی و غیرگفتمانی قائل‌اند، مربوط می‌شود. از نظر آن‌ها، هیچ چیز بیرون از گفتمان نیست. نکته سوم گویای آن است که گفتمان کلیت از پیش داده شده، تثبیت شده و تمام شده نیست (همان، ۱۰۵-۱۱۲). با توجه به این مسائل می‌توان در مورد برخی مفاهیم موجود در نظریه گفتمان لاکلاو و موفه بیشتر توضیح داد.

«لحظه» تا پیش از ورود به گفتمان از طریق مفصل‌بندی، در میدان گفتمان قرار دارد و «عنصر» نامیده می‌شود. شکل‌گیری گفتمان از راه مفصل‌بندی به‌ویژه با طرد^۸ تمام

معناهایی که نشانه می‌توانست داشته باشد، انجام می‌گیرد؛ یعنی طرد تمام دیگر روابطی که ممکن است نشانه‌ها با یکدیگر داشته باشند. گفتمان تلاشی است برای ممانعت از لغزش نشانه‌ها از جایگاهشان نسبت به یکدیگر و در نتیجه، خلق نظام واحد معنایی. لاکلائو و موفه تمام حالت‌های ممکن را که گفتمان طرد می‌کند، میدان گفتمانی^۹ می‌نامند. میدان گفتمانی مخزنی برای نگه‌داری مازاد معنای تولیدشده به وسیله عمل مفصل‌بندی است؛ یعنی طرد معناهایی که هر نشانه در گفتمان‌های دیگر داشته است، به وسیله گفتمانی خاص به منظور خلق یک واحد معنایی (بورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۵۷). در این فرایند شکل‌گیری، دال گفتمانی ممتاز را دال مرکزی^{۱۰} می‌نامیم (Laclau & Mouffe, 2001: 112). در نظریه گفتمان، عنصرهایی را که به روی انتصاب معانی گوناگون باز هستند، دال‌های سیال^{۱۱} می‌نامند. دال‌های سیال نشانه‌هایی‌اند که گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند به روش خاص خودشان، به آن‌ها معنا ببخشند (بورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۶۰). در واقع، دال سیال جایگاه و ویژگی نشانه است نسبت به میدان گفتمان و دال مرکزی جایگاه و ویژگی نشانه است نسبت به گفتمانی خاص. مکان دال سیال در میدان گفتمان است؛ اما جایگاه دال مرکزی در گفتمان.

۲-۱. امر گفتمانی و امر سیاسی

لاکلائو و موفه (2001: 107) تمایز میان امر گفتمانی و غیرگفتمانی را رد می‌کنند. از دید آن‌ها، هر ابژه‌ای به‌عنوان ابژه گفتمانی برساخته می‌شود و هیچ ابژه‌ای بیرون از شرایط گفتمانی ظهور نمی‌کند. زلزله یا سقوط آجر واقعه‌ای است که مسلماً وجود دارد؛ به این معنا که خارج از اراده من اتفاق می‌افتد. اما برساخته شدن این ابژه‌ها به‌مثابه پدیده‌های طبیعی یا نشانه‌های خشم خداوند، به ساختار یافتن میدان گفتمانی بستگی دارد (همان، ۱۰۸). در نظریه گفتمان لاکلائو و موفه، تمام پدیده‌های اجتماعی تابع همان اصلی‌اند که زبان تابع آن‌هاست. همان‌گونه که نشانه‌ها در زبان براساس رابطه‌شان تعریف می‌شوند و در نتیجه معنایشان را از تفاوت با یکدیگر کسب می‌کنند، کنش‌های اجتماعی نیز معنایشان را از رابطه‌شان با دیگر کنش‌ها به‌دست می‌آورند (بورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۷۱).

به طور کلی، بازتولید معنا و چگونگی انتصاب آن اعمالی سیاسی‌اند. سیاست مفهومی گسترده است و به رفتاری اشاره می‌کند که طی آن پیوسته امر اجتماعی را به گونه‌ای می‌سازیم که شیوه‌های دیگر را طرد می‌کند. لاکلائو و موفه سیاست را سازمان‌دهی جامعه به ترتیب خاص می‌دانند که تمام شکل‌های ممکن دیگر را طرد می‌کند. به این ترتیب، سیاست امری سطحی نیست که از واقعیت اجتماعی عمیق‌تری خبر می‌دهد؛ بلکه همان سازمان‌دهی اجتماعی و دستاورد فرایندهای مستمر سیاسی است (همان، ۷۱-۷۲) بر این اساس، لاکلائو و موفه بیش از پیش از ماتریالیسم تاریخی دور می‌شوند. با این اوصاف، باید مفصل‌بندی را پدیده‌ای احتمالی و امکانی یا تصادفی و نه ضروری در نظر گرفت. بر همین اساس، لاکلائو و موفه جامعه را ناممکن می‌دانند. در نظر آن‌ها جامعه به عنوان یک کلیت تمامیت‌یافته و عینی وجود ندارد. بنابراین، هرچند ساختار- در اینجا گفتمان- وجود دارد، این ساختار هرگز نمی‌تواند تمامیت‌یافته باشد و معانی در آن به تثبیت نهایی نمی‌رسند. معنا همواره مورد منازعه است. البته، این بدان معنا نیست که مفصل‌بندی‌ها در هر جهت و هر زمانی گسترش می‌یابند. اتفاقاً برعکس، صورت‌بندی‌های هژمونیک می‌توانند پایداری زیادی داشته باشند؛ اما این پایداری خود پیامد ساختاری است که محصول یک کثرت میان عناصر ناهمگون است. همگونی همواره حاصل می‌شود، نه آنکه از قبل داده شده باشد (لاکلائو، ۱۳۸۸: ۱۷۵). وجود و نبود جامعه نشان‌دهنده دو امر هم‌زمان است: ثبات و بی‌ثباتی هویت(ها). این مطلب از یک سو وجود ساختاری تمامیت‌یافته و پر را رد می‌کند و از سوی دیگر بی‌نظمی و آشفتگی را نیز جای‌گزین آن نمی‌کند. ما همواره در جامعه، هویت و ساختارها به سر می‌بریم؛ اما تمام این‌ها سست و بی‌ثبات‌اند. چنین صورت‌بندی با بهره‌گیری از مفهوم آنتاگونیسم^{۱۲} از دید لاکلائو و موفه، میسر شده است. آنتاگونیسم با تضاد^{۱۳} و تناقض^{۱۴} متفاوت است. تضاد رابطه‌ی تنازع‌آمیزی است که در جهان واقعی وجود دارد (Laclau & Mouffe, 2001: 124). تناقض رابطه‌ی تنازع‌آمیزی است که میان مفاهیم برقرار است؛ مانند رابطه‌ی میان خیر و شر، و جهل و آگاهی که وجود یکی حاکی از نبود دیگری است. از دیدگاه لاکلائو و موفه، آنتاگونیسم نه با تضاد و نه با تناقض یکسان نیست. درمورد آنتاگونیسم با وضعیت

متفاوتی روبه‌رویم: حضور دیگری^{۱۳} مانع از آن می‌شود که یک خود تمامیت‌یافته شکل بگیرد (همان، ۱۲۵). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت آنتاگونیسم بیانگر (به‌منزله) محدودیت‌های (شکل‌گیری) هر عینیتی است (همان، ۱۲۵). اما نکته مهم دیگر درباره آنتاگونیسم این است که آنتاگونیسم‌ها نسبت به جامعه خارجی‌اند و نه داخلی (همان‌جا)؛ بنابراین آنتاگونیسم پدیده‌ای بیرونی، تصادفی و امکانی است؛ برخلاف تضاد مارکسی که درونی و عینی و بنابر قوانین، ضروری است. با این اوصاف می‌توان به مفهوم هژمونی^{۱۴} پرداخت. هژمونی در بستری از پرکتیس‌های صورت‌بندی آنتاگونیستی رخ می‌دهد. میدان پرکتیس‌های صورت‌بندی جایی است که عنصرها هنوز به لحظه‌ها صورت‌بندی نشده‌اند و در واقع، در این میدان با دال‌های سیال و سرگردان روبه‌رویم که در آستانه صورت‌بندی قرار دارند؛ زیرا در یک سیستم بسته از هویت‌های رابطه‌ای که معنای لحظه مطلقاً تثبیت شده است، جایی برای پرکتیس هژمونیک نیست. هژمونی ویژگی ناقص و باز امر اجتماعی را مفروض می‌گیرد (همان، ۱۳۴). وی می‌نویسد: این رابطه که به‌موجب آن عنصری خاص وظیفه ناممکن یک بازنمایی عام را می‌پذیرد، چیزی است که من رابطه هژمونیک می‌نامم... امر کلی و امر تک (جزئی) همدیگر را آلوده می‌کنند یا، به تعبیر بهتر، دومی (یعنی امر تک یا جزئی) در روندی بی‌پایان که هیچ‌گاه کاملاً متقاعدکننده نیست، ادای اولی (یعنی امر عام یا کلی) را درمی‌آورد (لاکلانو، ۱۳۸۹: ۱۳۲-۱۳۳). هنگامی که میان گفتمان‌ها کشمکش آغاز می‌شود، روشن می‌شود که کنشگران مختلف می‌کوشند جامعه را به شکل‌های متفاوتی سازمان دهند. در موارد دیگر، پرکتیس‌های اجتماعی ما ممکن است چنان طبیعی به‌نظر برسند که به‌سختی می‌توان متوجه شد گزینه‌های دیگری نیز وجود دارند. در نظریه گفتمان، به آن دسته از گفتمان‌هایی که چنان محکم تثبیت شده‌اند که تصادفی بودنشان فراموش شده است، گفتمان‌های عینی اطلاق می‌شود. عینیت^{۱۵} برآیند تاریخی فرایندهای سیاسی و کشمکش‌هاست. عینیت گفتمانی رسوب کرده است (بورگنسن و فیلیس، ۱۳۸۹: ۷۲). گذر از تضاد سیاسی به عینیت از خلال مداخلات هژمونیک^{۱۸} صورت می‌گیرد. مداخلات هژمونیک برداشت‌های جای‌گزین از جهان را سرکوب و دیدگاهی واحد را به امری طبیعی بدل می‌کند (همان، ۷۲-۷۳) مداخله هژمونیک عمل تثبیت را میان گفتمان‌هایی

انجام می‌دهد که با یکدیگر برخورد خصومت‌آمیز دارند. گفتمانی که در میدان گفتمان حاکم است، از راه مفصل‌بندی مجدد عناصر آن میدان، گفتمان‌های دیگر را ناتوان یا حتی نابود می‌کند. مداخلهٔ هژمونیک زمانی موفق است که جایی که پیش از آن کشمکش حاکم بود، یک گفتمان به‌تنهایی حاکم شود؛ در این صورت، درگیری رفع می‌شود (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۹۱). البته، تعارض و اختلاف هرگز رفع نمی‌شود. هدف سیاست (در معنای مداخلهٔ هژمونیک) ایجاد وحدت در بافتی سرشار از تعارض و اختلاف و شکل دادن به «ما» در برابر «آن‌ها» است. در این معنا، حتی آنچه سیاست دموکراتیک را متمایز می‌کند، فایق آمدن بر تقابل ما/ آن‌ها نیست؛ بلکه شیوهٔ متفاوتی است که این تقابل را پیش می‌کشد (موفه، ۱۳۸۹: ۴۹). اما همان‌طور که پیش‌تر بیان کردیم، هژمونیک شدن یک گفتمان به‌معنای پایان منازعه نیست؛ بلکه فقط بستی موقت است که همواره از سوی نیروهای بیرونی تهدید می‌شود. بر همین اساس، لاکلائو و موفه هژمونی و واسازی را همراه هم می‌دانند. واسازی^{۱۹} و هژمونی دو سویهٔ ذاتی یک عملیات نظری- عملی واحدند (لاکلائو، ۱۳۸۹: ۱۳۳). هژمونی مفصل‌بندی تصادفی عناصر در یک قلمرو تصمیم‌ناپذیر است و واسازی نیز عملی است که نشان می‌دهد مداخلات هژمونیک تصادفی‌اند؛ یعنی ممکن بود این عناصر به‌شکل متفاوتی با یکدیگر ترکیب شوند (لاکلائو به نقل از یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۹۱). در عمل مفصل‌بندی، دال‌های اصلی با یکدیگر در زنجیرهٔ هم‌ارزی^{۲۰} ترکیب می‌شوند. این دال‌ها نشانه‌هایی بی‌محتوایند؛ یعنی به‌خودی‌خود بی‌معنایند تا اینکه از طریق زنجیرهٔ هم‌ارزی با نشانه‌های دیگری که آن را از معنا پر می‌کنند، ترکیب می‌شوند و درمقابل هویت‌های منفی دیگری قرار می‌گیرند که به‌نظر می‌رسد تهدیدکنندهٔ آن‌ها باشند (د- ووس به نقل از حسینی‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۹۱). درواقع، زنجیرهٔ هم‌ارزی و تفاوت در برساخته شدن هویت و سوژه نقشی مهم دارد؛ زیرا هویت به‌شکل گفتمانی و به‌وسیلهٔ زنجیرهٔ هم‌ارزی برساخته می‌شود (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۸۳).

با توجه به این مباحث می‌توان گفت هر کنشی یک کنش گفتمانی است و هر کنش گفتمانی مستلزم نوعی گزینش و طرد به‌طور هم‌زمان است؛ بنابراین هر کنش گفتمانی نوعی اعمال قدرت است. برای مثال، وقتی در انتخاب لباس یا به‌طور کلی سبک

زندگی، اشیا و محصولات خاصی برگزیده می‌شوند، این به معنای حذف گزینه‌های دیگر است. کسی که ریش می‌گذارد، با این انتخاب خود، عمل سبیل گذاشتن و تراشیدن کامل صورت را حذف کرده است. چنین کنشی عمدتاً در زنجیره هم‌ارزی با دال‌های دیگری قرار دارد که در مجموع، سازنده و محصول گفتمان‌اند. بنابراین، هر کنش یک متن است و هر متن یک کنش و در هر صورت، ما با یک صورت‌بندی و مداخله هم‌مونیک روبه‌رویم که طی آن با برگزیده شدن چیزی به طرد و حذف سایر چیزها پرداخته و اعمال قدرت می‌شود. چنین اعمال قدرتی در هر کنش - متنی، از انجام یک رفتار توسط بازیگران تا روایت و فرم یک فیلم، ظهور و بروز می‌کند. در هر متنی، سازکارهای اعمال قدرت در قالب واسازی و طرد وجود دارند و سعی می‌کنند ضمن واسازی گفتمان‌های رقیب، دال زنجیره هم‌ارزی آن‌ها را واسازی کنند و به سوژه‌سازی پردازند. اعمال قدرت در کل این فرایند، از واسازی تا هم‌مونی، گسترده است. اساساً کل این فرایند اعمال قدرت است. در واقع، متون با مداخله هم‌مونیک به مفصل‌بندی گفتمان و از این راه به اعمال قدرت می‌پردازند و در نتیجه، در جهت هم‌مونیک شدن گفتمانی خاص و تحکیم قدرت عمل می‌کنند.

می‌توان با بهره‌گیری از نظریات ژیتزک و کریستوا، مفاهیم لاکلائو و موفه را غنی‌تر کرد. از میان این مفاهیم، «فانتزی» و «آلوده‌انگاری» اهمیت زیادی دارند. مداخله هم‌مونیک فرایندی است که می‌توان در آن، فرایندها و مراحل دیگری را شناسایی کرد. به نظر می‌رسد هیچ مداخله هم‌مونیکی خالی از فرایند مداوم آلوده‌انگاری نیست. هر گفتمان همواره می‌کوشد گفتمان‌های رقیب و دال‌های آن‌ها را به‌عنوان امر آلوده برسازد. از سوی دیگر، خلق یک فانتزی هدف غایی هر مداخله هم‌مونیک است. وقتی می‌توان گفتمانی را هم‌مونیک دانست که موفق به برساختن یک فانتزی شده باشد. بنابراین، با بهره‌گیری از نظریه‌های ژیتزک و کریستوا، برخی مکانیزم‌های مداخله هم‌مونیک و هدف آن را دقیق‌تر مطرح می‌کنیم. در ادامه، نظریه ژیتزک و کریستوا را توضیح می‌دهیم.

۳. اعمال قدرت متن از طریق برساختن فانتزی

حوزه فعالیت ژینژک را می‌توان فلسفه، سیاست و روان‌کاوی دانست. در هریک از این سه رشته، ژینژک در الهام‌گیری اساسی‌تر خود، وام‌دار نوشته‌های یک فرد مشخص است: گئورگ هگل در فلسفه، کارل مارکس در سیاست و ژاک لکان در روان‌کاوی (مایرز، ۱۳۸۵: ۲۹). آنچه در نظریات ژینژک برای این پژوهش اهمیت دارد، مفهوم بسیار مهم فانتزی است. برای درک بهتر این مفهوم، مباحث ژینژک درباب سه ساحت وجود و نیز نظریه ایدئولوژی وی را مطرح می‌کنیم.

ژینژک- متأثر از لکان- امر خیالی^{۲۱} یا مرحله آینه‌ای را یکی از مراحل رشد کودک می‌داند که البته، فقط یکی از مراحل رشد نیست که در جایی آغاز و در جایی دیگر تمام شود؛ بلکه امر خیالی همواره فعال است؛ زیرا امر یا ساحت خیالی قلمرو همانندسازی خویش و بازتاب آینه‌ای است؛ قلمرو تحریف و توهم. قلمروی است که در آن اگو بیهوده تقلا می‌کند تا بار دیگر به وحدت و انسجامی خیالی دست یابد (هومر، ۱۳۸۸: ۵۲) امر نمادین^{۲۲} بسیار فراگیر است و از زبان تا قانون و تمام ساختارهای اجتماعی را نیز شامل می‌شود؛ به همین دلیل امر نمادین سازنده بخش بزرگ آن چیزی است که ما معمولاً واقعیت می‌نامیم (مایرز، ۱۳۸۵: ۴۰). امر نمادین بر سوژه نیرویی فعال و ساختاربخش اعمال می‌کند. برخلاف امر خیالی و نمادین، امر واقعی^{۲۴} به نظام دلالت تعلق ندارد؛ بلکه دقیقاً همان امری است که این نظام را نفی می‌کند و نمی‌تواند در چنین نظامی جذب و ادغام شود. امر واقعی به مثابه نوعی ساخت ابدی فقدان^{۲۵} برجای می‌ماند و هرگونه تعبیر یا دلالت نمادین- خیالی نیز نوعی پاسخ تاریخی خاص به این فقدان بنیادین است. عمل کرد امر واقعی همواره به شیوه‌ای است که حدود نفی (معنا) را بر هرگونه نظام دلالتگر (استدلالی) تحمیل می‌کند و با این حال- دقیقاً به واسطه تحمیل چنین حدودی- به‌طور هم‌زمان به برساختن چنین نظامی یاری می‌رساند (دالی، ۱۳۸۴: ۲۱). امر واقعی هم برسازنده و هم ویرانگر است. امر واقع را می‌توان از یک سو امری رهایی‌بخش در نظر گرفت که تصلب امر نمادین را درهم می‌شکند و جریان دلالت را همواره تحریک می‌کند و به راه می‌اندازد؛ ولی از سوی دیگر نوع ورود امر واقع خود می‌تواند ویرانگر باشد.

۳-۱. نظریه ایدئولوژی

ژیتک ایدئولوژی را توهمی در نظر می‌گیرد و اساساً از مقوله آگاهی / ناآگاهی فراتر می‌رود؛ زیرا ایدئولوژی توهم است؛ اما توهمی که زندگی اجتماعی را برمی‌سازد. بنابراین، ژیتک روی کرد ساختارگرایانه به ایدئولوژی را که در آن ایدئولوژی واقعیتی ثانویه قلمداد می‌شود که قواعد صوری آن را تعیین می‌کند، رد می‌کند. ایدئولوژی تعبیر یا ساختن نمادین واقعیت، یعنی همان فانتزی غایی را نشان می‌دهد، آن هم به عنوان راهی برای گریز از آثار و جلوه‌های تروماتیک^{۳۳} امر واقعی (دالی، ۱۳۸۴: ۲۵). دست‌رسی ما به امر واقعی فقط از طریق امر نمادین است و امر نمادین هم نمی‌تواند به تمامی، امر واقعی را نمادینه کند؛ بنابراین بخشی از امر واقعی در مقابل نمادین شدن مقاومت می‌کند. همین بخش نوعی تخصم بنیادین را بیان می‌کند که بر سازنده جامعه است. شیخ ایدئولوژی آن جزئی از امر واقعی را پنهان می‌کند که اگر قرار باشد واقعیت (در هیئت مبدل امر نمادین) وجود داشته باشد، باید کنار گذاشته شود. در این مکمل شیخ‌گون است که ژیتک شالوده کل ایدئولوژی را قرار می‌دهد (مایرز، ۱۳۸۵: ۱۱۳-۱۱۴). ایجاد تصویری مبنی بر اینکه جامعه بر مبنای نظم تکاملی و طبیعی بنیان یافته و به پیش می‌رود و دارای انسجام و هدف است، توسط ایدئولوژی شیخ‌گون انجام می‌شود. در همین جاست که ایدئولوژی عالی‌ترین تردستی خود را به نمایش می‌گذارد. هدف ایدئولوژی نوعی بازسازی خیالاتی صحنه برخورد با امر واقعی است، آن هم به شکلی که محال بودن جامعه (به مثابه یک کل یک‌دست) به دزدیده شدن جامعه توسط یک دیگری تاریخی استحاله یابد (دالی، ۱۳۸۴: ۲۵-۲۶). بنابراین، مهم‌ترین کارکرد ایدئولوژی پر کردن مغاک میان امر واقعی و نمادین از طریق خلق یک فانتزی است که در آن رابطه خود و دیگری بر ساخته می‌شود. در قسمت بعد به تفصیل به مفهوم فانتزی می‌پردازیم.

۳-۲. فانتزی

از دید ژیتک، روکش کردن (یا همان مفصل‌بندی) بدون بازمانده‌ای خاص حاصل نمی‌شود. در واقع، پس از هر روکش‌کردنی، همیشه شکافی خاص باقی می‌ماند. این

شکاف با سؤال «چه می‌خواهی؟»^{۲۴} نشان داده می‌شود که حاکی از چیزی و رای استیضاح سوژه است. این پرسش بیانگر شکافی است که خود چیزی نیست، مگر آنچه در سوژه بیش از سوژه است؛ یعنی همان ابژه نهفته در سوژه که در برابر استیضاح مقاومت می‌کند: در برابر تبعیت سوژه و ادغام آن در شبکه نمادین (ژیژک، ۱۳۸۴: ۱۷۱). به اعتقاد ژیزک، پاسخ به سؤال «چه می‌خواهی؟» همان فانتزی^{۲۵} است. فانتزی توطئه یهودی پاسخی است به شکاف ناشی از پرسش «یهودی چه می‌خواهد؟». از نظر ژیزک، نکته اساسی که اینجا باید در سطح نظری در نظر گرفته شود، کارکرد فانتزی به مثابه نوعی سازه یا تفسیر به منزله یک سناریوی خیالی است که خلأ یا شکاف میل دیگری را پر می‌کند؛ فانتزی با پاسخی مشخص به پرسش «دیگری چه می‌خواهد؟»، ما را قادر می‌سازد تا از بن‌بست تحمل‌ناپذیری بگریزیم که در آن دیگری از ما چیزی می‌خواهد؛ اما در عین حال قادر نیستیم این میل دیگری را به یک استیضاح و خطاب ایجابی ترجمه کنیم. به حکم یا رسالتی که می‌توانیم با آن یکی شویم (همان، ۱۷۳)، هدف فانتزی ایدئولوژیک - اجتماعی طراحی تصویری از جامعه است که به واقع وجود دارد. جامعه‌ای که با شکاف آنتاگونیستی دوپاره نشده، جامعه‌ای است که در آن روابط میان اجزا، ارگانیک و تکمیلی است. می‌توان گفت جامعه در مقام یک بدنه شرکتی همان فانتزی ایدئولوژیک بنیادین است (ر.ک: ژیزک، ۱۳۸۴: ۱۸۸-۱۹۳). از دیدگاه ژیزک، دو نوع فانتزی نژادپرستانه پایه‌ای وجود دارد: نوع اول بر این تشویش استوار است که دیگری قومی (یا هر دیگری) مایل به تصاحب عیش ماست. آن‌ها می‌خواهند کیف ما را از ما بدزدند و ما را از خاص بودن فانتزی‌مان محروم کنند. نوع دوم از این ناخشنودی مایه می‌گیرد که دیگری قومی به ژوئیسانس (کیف) عجیب و غریبی دسترسی دارد. آن‌ها کارها را مثل ما انجام نمی‌دهند. چگونگی لذت بردن آن‌ها از خویشتن بیگانه و ناآشناست (مایرز، ۱۳۸۵: ۱۵۹).

در اینجا باید اضافه کرد فانتزی که بر سازنده میل و واقعیت است، زندگی در جهان آشفته و نامنسجم امر واقعی - امر نمادین را ممکن می‌کند. محل اصلی خلق این فانتزی‌ها متون در معنای کلی آن هستند؛ از ادبیات فلکلور تا فیلم، رمان و متون دینی. بنابراین، فانتزی‌ها در خلأ شکل نمی‌گیرند. از نظر باختین، ایدئولوژی مادی است.

لاکلائو و موفه هم براساس آن می‌گویند گفتمان مادی است؛ پس می‌توان گفت فانتزی هم مادی است؛ یعنی در روی‌کردی عینی به فرهنگ و متن، باید گفت فانتزی امری عجیب و پنهان نیست؛ بلکه فانتزی از آنجا که بسیار آشکار است، پنهان است و معمولی به‌نظر می‌رسد و توجهی را بر نمی‌انگیزد. فانتزی در کنش‌های روزمره ما حضور قاطع دارد و به‌منزله چارچوب برساننده آن‌ها عمل می‌کند. فانتزی تلاش می‌کند پیچیدگی امر واقعی - امر نمادین را در حوزه‌ای ایدئولوژیک فروکاهد و با این کار پنجره‌ای به امر واقعی و نمادین برساند. فانتزی مادی است و در فیلم، رمان، سخن‌رانی و هر متنی دیگر بر ساخته می‌شود و همین متون هم در زمینه آن فانتزی خلق می‌شوند. متن زمینه تولید و بازتولید فانتزی است. به تعبیری، فانتزی با برساختن سوژه و جهان واقعیت، به ما اعمال قدرت می‌کند. این اعمال قدرت در هر متن - کنشی قابل ردیابی است. فقط پس از برساخته شدن فانتزی است که می‌توان یک گفتمان را هژمونیک دانست. متون حاضر در مناظره گفتمانی تمام تلاش خود را از طریق واسازی در جهت برساختن فانتزی به کار می‌گیرند. بنابراین، متون با تلاش برای برساختن یک پارچگی از طریق خلق فانتزی، به اعمال قدرت می‌پردازند و در نتیجه، در جهت هژمونیک شدن گفتمانی خاص و تحکیم قدرت عمل می‌کنند.

۴. اعمال قدرت از طریق آلوده‌انگاری

کریستوا زبان را نه به‌عنوان نظامی بسته و متعین، بلکه همچون فرایندی پویا در نظر می‌گیرد. از نگاه کریستوا، فرایند دلالتی زبان دو وجه اساسی دارد: نشانه‌ای و نمادین. امر نشانه‌ای^{۲۶} شیوه‌ای برون‌زبانی است که انرژی تن و عواطف توسط آن به زبان راه می‌گشایند. امر نشانه‌ای هم رانه‌های سوژه و هم سامانه‌های آن‌ها را شامل می‌شود. امر نشانه‌ای ممکن است به‌گونه‌ای زبانی بروز پیدا کند؛ اما تابع قوانین قاعده‌مند نحوی نیست. برعکس، امر نمادین شیوه‌ای از دلالت است که بر زبان به‌عنوان نظام نشانه‌ای کامل با دستور زبان و نحوش، مبتنی است (کریستوا به نقل از مک آفی، ۱۳۸۵: ۳۵) البته، امر نشانه‌ای و نمادین هرگز نمی‌توانند از هم جدا شوند. هیچ‌کدام از آن‌ها نمی‌توانند بدون دیگری وجود داشته باشند. آن‌ها دو جنبه‌ای هستند که همواره در نوعی دیالکتیک

تناقض دوسویه ترکیب شده‌اند (کریستوا، ۱۳۸۹: ۴۳).

۴-۱. سوژه در فرایند

از دیدگاه کریستوا، هر پژوهشی دربارهٔ زبان پژوهشی درباب سوژه است. سوژه حاصلی از فرایندهای زبان‌شناختی است. به عبارت دیگر، ما کسانی می‌شویم که حاصل مشارکت در فرایندهای دلالتی‌اند. هیچ خود خودآگاهی مقدم بر استعمال زبان وجود ندارد و در عین حال، زبان فرایندی دلالتی است؛ زیرا توسط کسی که خود یک فرایند است، به‌کار گرفته شده است. زبان-چنان‌که کریستوا آن را مطالعه می‌کند- از موجوداتی که به‌کارش می‌گیرند، جدایی‌ناپذیر است و این موجودات- موجودات سخن‌گو- خودشان از طریق فرایندهای متعددی شکل گرفته‌اند (مک آفی، ۱۳۸۵: ۵۱). از دید کریستوا، ما در مقام موجودات سخن‌گو، همواره درحال پیش‌رفت هستیم. سوژکتیویته ما هرگز شکل قاطع و ثابت پیدا نمی‌کند (همان، ۷۳)؛ اما از نظر کریستوا، یکی از اساسی‌ترین جریان‌ها و جنبه‌های سوژه در فرایند، آلوده‌انگاری است که در واقع، تمنای اصلی این رساله، از کریستواست.

۴-۲. آلوده‌انگاری

برای اینکه نه-هنوز-من، یک موجود هنوز منفک نشده و کرانمند، یعنی سوژه‌ای متمایز شود باید کاری را انجام دهد که عمل دفاعی طرد نامیده می‌شود. نه-هنوز-من باید هویت مادرانه‌ای را که از طریق آن امکان در بطن‌بودن وجود دارد، آلوده بینگارد (پس زند و طرد کند). بنابراین، باید از طریق آلوده‌انگاری^{۳۷} جدا شود تا برای خود جایگاهی فراهم کند. با این همه، چیزی که آلوده انگاشته شده، چیزی مطلقاً دیگر نیست؛ بلکه جزئی از خودش است که پیش‌تر او را حفظ و تغذیه کرده بود (مارکانو، ۱۳۸۹: ۴۹). به‌لحاظ روان‌کاوانه، این چیز همان مادر آلوده است. آلوده‌انگاری زمانی روی می‌دهد که طفل هنوز در وحدت خیالی با مادرش به‌سر می‌برد؛ یعنی دقیقاً پیش از آنکه تصویرش را در آینه تشخیص دهد، به یادگیری زبان پردازد و وارد حوزه نمادین لکان شود. طفل هنوز به سوژه تبدیل نشده است. او هنوز کاملاً در آستانه سوژه شدن

قرار نگرفته است. آلوده‌انگاری به وی کمک می‌کند تا در آنجا مستقر شود. اولین «چیزی» که آلوده انگاشته می‌شود، تن مادر، اصل و منشأ خود کودک، است (مک آفی، ۱۳۸۵: ۷۹). کودک برای آنکه بتواند به سوژه بدل شود، باید از همذات‌پنداری با مادر خود دست بکشد؛ این در حالی است که کودک همواره تمنای بازگشت به آن آغوش بی‌شکاف و بی‌تنش را در خود نگه می‌دارد، برای تمام عمر.

در این معنا، امر آلوده هم برسازنده است و هم ویرانگر و تهدیدکننده؛ با این اوصاف، می‌توان آلوده‌انگاری را حالتی از طرد و واپس‌زنی آنچه برای خود دیگری محسوب می‌شود و خود به این وسیله مرزهایی برای یک من همواره ناپایدار ایجاد می‌کند، تعریف کرد. آلوده چیزی است که شخص آن را طرد می‌کند و تقریباً به شدت از خود بیرون می‌داند. آنچه آلوده شمرده شده، اصولاً طرد شده؛ اما هرگز به کلی برطرف نشده است و در پیرامون وجود شخص، دائماً در مجادله با مرزهای سست خود او پرسه می‌زند. آنچه موجب می‌شود چیزی آلوده شمرده شود اما به سادگی سرکوب نشود، این است که آن چیز به کلی از ناخودآگاه ناپدید نمی‌شود و به صورت تهدیدی هم خودآگاه و هم ناخودآگاه برای خود سالم شخص باقی می‌ماند. آلودگی مرزها را در نظر نمی‌گیرد و در جست‌وجوی سوژه و نابودی آن برمی‌آید (همان، ۷۵-۷۷). کریستوا در کتاب *قدرت‌های وحشت سعی می‌کند نشان دهد آلوده‌انگاری چگونه در ادبیات عمل می‌کند*. او برای بسط آرای خویش، به کتاب مقدس و آثار لویی-فردینان سلین توجه می‌کند. از دیدگاه کریستوا، سلین مؤلف آلوده‌انگاری است. متون وی صرفاً همه‌چیز را کنار نمی‌گذارند و ابژه‌های هرچند مورد تنفر را نیز خلق می‌کنند. این بخش از آسیب‌شناسی آلوده‌انگاری است: تبدیل تصویر خیالی آنچه آلوده انگاشته شده به ابژه‌ای هراس‌انگیز، ابژه‌ای مورد نفرت. بر همین اساس است که کریستوا نازیسم سلین را توضیح می‌دهد. سلین برای جلوگیری از غرق شدن در دیوانگی کامل به هویت سستی درآویخته بود که نفرت از یهودیان برایش به ارمغان آورده بود. از این نظر، او در منطقی سهیم شده بود که منطبق هرگونه تعهد سیاسی است: او متعلق به یک گروه بود (گروهی که یهودی نبودند) و این وابستگی پوشش امنیتی برایش فراهم می‌کرد (ر.ک: همان، ۸۶-۸۹). در واقع، یهودی امر آلوده همه گفتمان‌های ضدیهود است؛

امری که باید طرد و حذف شود تا سوژکتیویته برساخته شود. عرصه ظهور آلوده‌انگاری متون است؛ از متون هنری تا خطابه‌های سیاسی. از این جهت می‌توان کتب مقدس را نیز متونی آلوده‌انگار برشمرد؛ زیرا با آلوده انگاشتن امر آلوده (کافران، برخی اعمال، برخی خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و...) به برساختن سوژه مؤمن می‌پردازند. در واقع، متون از طریق آلوده‌انگاری به برساختن سوژه می‌پردازند و از این راه اعمال قدرت می‌کنند. آلوده‌انگاری ضمن معرفی امر آلوده، خواهان طرد و حذف آن و بازگشت به نوعی وحدت- البته خیالی- است. آلوده‌انگاری شاید مهم‌ترین سازکار واسازی است. در فرایند منازعه گفتمانی، هر گفتمان می‌کوشد دال‌های مرکزی گفتمان(های) رقیب را- که در هر گفتمان به‌عنوان امری مقدس، فراتاریخی، بدیهی و طبیعی برساخته می‌شود- امری تاریخی، برساخته، زمینی و انسانی معرفی کند. در این مسیر، آلوده‌انگاری آن‌ها نقشی مهم ایفا می‌کند. متون از مهم‌ترین بسترهای این آلوده‌انگاری‌اند. بنابراین، متون با آلوده‌انگاری ضمن تعیین حدود سوژگی، به اعمال قدرت می‌پردازند و در نتیجه، در جهت هژمونیک شدن گفتمانی خاص و تحکیم قدرت عمل می‌کنند.

۵. نتیجه

نظریه‌های قدرت براساس درک آن‌ها از مفهوم قدرت، به دو دسته تقسیم می‌شوند: نظریه‌های قدرت مکانیکی یا حاکمیت‌محور و نظریه‌های قدرت متنی. در دسته اول، قدرت را امری سرکوبگر، منفی، دولتی و متمرکز می‌دانند که با زور و اسلحه در ارتباط است. در دسته دوم، قدرت امری برسازنده و پراکنده در تمام مناسبات اجتماعی است. در این دسته از نظریات، قدرت جدا از گفتمان نیست؛ جهان ما برساخته‌ای گفتمانی است. این نظریه‌ها به ما کمک می‌کنند متون را نه آثاری معصوم، بلکه همواره در پی اعمال قدرت بدانیم. در این دسته می‌توان به نظریه‌های باختین، آلتوسر، فوکو، بارت، ادوارد سعید و... اشاره کرد. در واقع، بیشتر کسانی را که درباب ایدئولوژی و گفتمان نظریه‌پردازی کرده‌اند، می‌توان در این دسته جای داد.

در این پژوهش، نظریه‌های چهار متفکر برجسته را که درباب گفتمان، قدرت و متن

بحث کرده‌اند، انتخاب کرده‌ایم: لاکلائو و موفه، و ژیزک و کریستوا. از دیدگاه لاکلائو و موفه، هر کنشی - چه زبانی و چه غیرزبانی - کنش گفتمانی است؛ زیرا هر کنشی ذیل یک گفتمان و در ارتباط با کنش‌های دیگر دارای معناست و از سوی دیگر، هر کنش گفتمانی، به دلیل اینکه در بستری از منازعه بر سر معنا شکل می‌گیرد که در آن ضمن طرد معنای دیگر، یک معنا به‌طور موقت تثبیت می‌شود، کنشی سیاسی است. وقتی می‌توان از امر سیاسی صحبت کرد که گفتمان‌ها در حال کشمکش برای تصاحب دال‌های مختلف‌اند. مداخله هژمونیک برداشت‌های جای‌گزین را سرکوب و یک دیدگاه واحد را به امری طبیعی بدل می‌کند و حاصل چنین فرایندی، هژمونی و درنهایت، برساخته شدن امر عینی است. واسازی فرایندی انتقادی است که در آن، مداخله هژمونیک به‌عنوان امری امکانی که می‌توانست به‌شکل دیگر صورت پذیرد، معرفی می‌شود و بدیهی بودن آن مورد تردید قرار می‌گیرد.

در ادامه، برای غنی‌تر کردن بحث‌های لاکلائو و موفه، از نظریه‌های ژیزک و کریستوا بهره گرفتیم. از دید ژیزک، امر نمادین هیچ‌گاه نمی‌تواند امر واقع را به‌تمامی نمادین و تفسیر کند و همواره شکافی میان این دو هست. اما برای اینکه واقعیت اجتماعی شکل بگیرد و امور زندگی نظم یابد، این شکاف باید به‌نحوی انکار و پوشانده شود. ایدئولوژی از طریق خلق یک فانتزی تلاش می‌کند این شکاف را بپوشاند. فانتزی سناریویی است که بی‌انسجامی موجود در امر نمادین را می‌پوشاند و تصویری منسجم، طبیعی و یک‌دست از نظم اجتماعی ارائه می‌کند و بدین ترتیب، چارچوبی برای کنش سوژه‌ها فراهم می‌آورد و ما را از شکاف غیرقابل تحمل میان امر نمادین و واقعی می‌رهاند. از نگاه کریستوا، زبان یک نظام نشانه‌ای بسته نیست؛ بلکه فرایندی دلالتی است که دو وجه اساسی دارد: نمادین و نشانه‌ای. امر نمادین شیوه‌ای از دلالت است که بر زبان به‌عنوان یک نظام نشانه‌ای کامل با دستور زبان و نحوش مبتنی است؛ درحالی که امر نشانه‌ای انرژی تن و عواطف است که به زبان می‌ریزد. فرایند دلالت حاصل دیالکتیک این دو نیروست و محصول این فرایند دلالت، سوژه است. از آنجا که فرایند دلالت ناساز و متنازع است، سوژه هم شکل ثابت و قاطع ندارد و کریستوا آن را سوژه در فرایند می‌نامد. یکی از اساسی‌ترین جنبه‌های سوژه در

فرایند، آلوده‌انگاری است. از دیدگاه کریستوا، آلوده‌انگاری حالتی از واپس‌زنی آنچه است که برای خود، دیگری محسوب می‌شود و خود به این وسیله مرزهایی برای یک من همواره ناپایدار ایجاد می‌کند. با بهره‌گیری از این نظریه‌ها می‌توان نتیجه گرفت که در فرایند مداخله‌هژمونیک، آلوده‌انگاری همواره جریان دارد و مهم‌ترین مکانیزم این فرایند است و در صورتی می‌توان مداخله‌هژمونیک و آلوده‌انگاری را موفق دانست که حاصل آن شکل‌گیری یک فانتزی باشد.

حال چنانچه مسئله نظری خود را به یاد آوریم: «متن چگونه اعمال قدرت می‌کند؟»، با توجه به این نظریه‌ها می‌توان پاسخ داد: ۱. از طریق مداخله‌هژمونیک؛ ۲. از راه آلوده‌انگاری؛ ۳. به وسیله برساختن یک فانتزی. این سه مکانیزم جدا از هم رخ نمی‌دهند؛ بلکه آلوده‌انگاری مهم‌ترین جنبه مداخله‌هژمونیک است و فانتزی نتیجه این دو. حال با بهره‌گیری از این مباحث نظری در باب متن و قدرت درمی‌یابیم که همواره در مناسبات قدرت به سر می‌بریم، پیوسته مورد خطاییم و همواره آماج منازعه‌گفتمان‌های گوناگونیم. متون خاص (مانند انواع هنر) محل نزاع گفتمان‌های مختلف‌اند. هر متنی خود یک منازعه‌گفتمانی و مداخله‌سیاسی است؛ زیرا هر متنی حاصل این منازعه و البته، برسازنده آن است. متون از این طریق بر سوژه‌ها اعمال قدرت می‌کنند. در این معنا هیچ متن غیرسیاسی وجود ندارد. هر متنی سرشار از منازعه‌گفتمانی است. هر متنی در چارچوب یک فانتزی خلق می‌شود و خود برسازنده یک فانتزی است. هر متنی در خود آلوده‌انگاری دارد: متون درسی کودکان، کتاب‌های مقدس ادیان، کتاب‌های علمی در ریاضی و فیزیک، فیلم‌ها و... در هر کنشی، قدرت حضور دارد و بدون حضور آن، امکان هیچ کنشی نیست. از سوی دیگر، در هر کنشی معنا هم وجود دارد و بدون آن امکان هیچ کنشی نیست. قدرت و معنا همواره در پی هم‌اند و چه بسا بتوان گفت قدرت جز از طریق معنا وجود ندارد. هر متنی، هر کلمه‌ای و هر تصویری ما را مورد خطاب قرار می‌دهد، ما را برمی‌سازد و اعمال قدرت می‌کند. اما در اینجا پرسش‌هایی مطرح می‌شود: متن تا کجا در اعمال قدرت موفق است؟ در چه مرحله‌ای اعمال قدرت شکست می‌خورد و سوژه نافرمانی و مقاومت می‌کند؟ این سؤال‌ها پژوهشی مستقل می‌طلبد.

پی‌نوشت‌ها

1. Hobbes, Machiavelli, Marx, Weber, Dahl, Lukes
2. Bakhtin, Barthes, Foucault
3. Ernesto Laclau, Chantal Mouffe
4. articulation
5. discourse
6. moment
7. element
8. exclusion
9. the field of discursivity
10. nodal point
11. floating signifiers
12. antagonism
13. opposition
14. contradiction
15. the other
16. hegemony
17. objectivity
18. hegemonic interventions
19. deconstruction
20. chain of equivalence
21. the imaginery
22. the symbolic
23. the real
24. lack
25. Traumatic
26. CHE VOUI?
27. fantasy
28. the semiotic
29. abjection

منابع

- اسپرینگز، توماس (۱۳۷۰). *فهم نظریه‌های سیاسی*. ترجمه فرهنگ رجایی. چ ۲. تهران: آگه.
- ایگلتون، تری (۱۳۸۱). *درآمدی بر ایدئولوژی*. ترجمه اکبر معصوم‌بیگی. تهران: آگه.
- چانگ سو، تسو (۱۳۸۸). «نوشتار مایخولیایی: پویاشناسی مایخولیا» در *خورشیده سیاه ژولیا کریستوا*. ترجمه مهرداد پارسا. تهران: رخ داد نو.
- حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی (۱۳۸۳). «نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی». *فصلنامه علوم سیاسی*. ش ۲۸. صص ۱۸۱-۲۱۱. قم.

- دالی، گلین (۱۳۸۴). «ژیتک: قمار کردن بر سر محال». ترجمه مراد فرهادپور. در *اسلاوی ژیتک: گزیده مقالات: نظریه، سیاست، دین*. گزینش و ویرایش مراد فرهادپور، مازیار اسلامی و امید مهرگان. تهران: گام نو.
- ژیتک، اسلاوی (۱۳۸۴ الف). «سوژه حساس هگلی» در *اسلاوی ژیتک: گزیده مقالات: نظریه، سیاست، دین*. گزینش و ویرایش مراد فرهادپور، مازیار اسلامی و امید مهرگان. تهران: گام نو.
- _____ (ب). «چه می‌خواهی؟ درباره ژاک لاکان». ترجمه مازیار اسلامی. در *اسلاوی ژیتک: گزیده مقالات: نظریه، سیاست، دین*. گزینش و ویرایش مراد فرهادپور، مازیار اسلامی و امید مهرگان. تهران: گام نو.
- _____ (۱۳۹۰). *کژنگریستن*. ترجمه صالح نجفی. چ ۲. تهران: رخداد نو.
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴). *قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*. تهران: نشر نی.
- کریستوا، ژولیا و دیگران (۱۳۸۹). *تن بیگانه*. ترجمه مهرداد پارسا. تهران: رخداد نو.
- کلگ، استوارت (۱۳۷۹). *چارچوب‌های قدرت*. ترجمه مصطفی یونسی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لاکلائو، ارنستو (۱۳۸۹). «واسازی، عمل‌گرایی، هژمونی» در *دیکانستراکشن پراگماتیسم*. ترجمه شیوا رویگریان. چ ۲. تهران: گام نو.
- لاکلائو، ارنستو و اسلاوی ژیتک (۱۳۸۸). *در ستایش پوپولیسیم*. تهران: رخداد نو.
- مارکانو، دانا- دیل ال. (۱۳۸۹). «بیگانگی سوژه نژادی‌شده: رودرو با بیگانه کریستوا» در *تن بیگانه*. ترجمه مهرداد پارسا. تهران: رخداد نو.
- مایرز، تونی (۱۳۸۵). *اسلاوی ژیتک*. ترجمه احسان نوروزی. تهران: نشر مرکز.
- مک آفی، نوئل (۱۳۸۵). *ژولیا کریستوا*. ترجمه مهرداد پارسا. تهران: نشر مرکز.
- موفه، شانال (۱۳۸۹). «واسازی، عمل‌گرایی و سیاست دموکراسی» در *دیکانستراکشن و پراگماتیسم*. ترجمه شیوا رویگریان. چ ۲. تهران: گام نو.
- میلنر، آندرو و براویت جف (۱۳۸۵). *درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر*. ترجمه جمال محمدی تهران: ققنوس.
- هومر، شون (۱۳۸۸). *ژاک لاکان*. ترجمه محمدعلی جعفری و سیدمحمد ابراهیم طاهائی. تهران: ققنوس.

- هیوز، استوارت (۱۳۷۲). *آگاهی و جامعه*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. ج ۲. تهران: علمی و فرهنگی.
- یورگنسن، ماریان و فیلیپس لوئیز (۱۳۸۹). *روش و نظریه در تحلیل گفتمان*. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
- Laclau, E. & Ch. Mouffe (2001). *Hegemony a Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. 2nd Ed. London.

